

تطبيق مبانی اخلاق و سیاست اساطیر شاهنامه فردوسی و ایلیداد و ادیسه هومر

سعدالله رحیمی^۱

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی کرمان

چکیده

اسطوره‌ها، آفرینش، زندگی، مرگ و آمال و آرزوهای مردمان گذشته را بیان می‌دارند. حماسه‌ها به مرور زمان از درون اسطوره‌ها متبلور شده‌اند. فردوسی ناشر خوبی هاست. سخن شگرف و شگفت او از روزگاران کهن در اندازه اعجاز است. فردوسی پاس دارنده زبان و ادب فارسی و ارزش‌های مبتنی بر زندگی مردم باستان را در قالب اسطوره و حماسه و تاریخ روایت می‌کند و منظومه‌ای شاهکار از زندگی و اخلاق و سیاست مردم ایران باستان را ارائه می‌دهد. این هنرمند خردورز ضمن فراخواندن همگان به یکتاپرستی از شاخص‌ها و خصلت‌های پاک و بهینه اندیشه مردم ایران کهن حرف می‌زند و آموزش اخلاق و سیاست می‌دهد. پذیرش امور اخلاقی و علمی، عامل تعالی است، و سیاست، بنیادها و اصول کشورداری را تبیین می‌کند. در حدود ۱۸۰۰ سال قبل از فردوسی، هومر زندگی ساکنان یونان قرن نهم و هشتم قبل از میلاد را به تصویر می‌کشد و از اخلاق و سیاست آنان در دو منظومه ایلیداد و ادیسه، که هر یک در قالب ۲۴ سرود و در حدود ۲۷۰۰۰ بیت سروده شده‌اند، حرف می‌زند. فرجام جنگ در هر دو اثر ناکامی است. پیام هومر این است که جنگ بد است؛ در نتیجه، جهان را می‌توان با معیارهای انسانی درک کرد. زندگی می‌تواند فراتر از کشمکش بی‌فرجام ادامه داشته باشد، همان نکته بارزی که در نگرش دیده بان تعالی اخلاق و سیاست زبان و ادب فارسی یعنی، فردوسی برین جلوه‌گر است. کوشش برای به دست آوردن پیروزی، به مراتب زیباتر از خود پیروزی است.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، هومر، اخلاق، سیاست، اسطوره، حماسه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هنر فردوسی در پیوند میان پندارهای اساطیری، کردارهای حماسی و پهلوانی و در فرجام نمودهای انضمامی و کاربردی در حوزه اسطوره و تاریخ، جامعیتی انسان شناسانه از واقعیت انسان ایرانی ارائه می‌دهد. آدمی پس از خواندن شاهنامه و آشنا شدن با شناسنامه و گنجینه‌های روایت آبا و اجدادی و رسوم باستانی درمی‌یابد که فردوسی به بهترین وجه نبوغ تبار خود را با دقت و درستی و راستی بر بستر تاریخ به یادگار گذاشته است. در واقع فردوسی بعد از بیان کردن روایات ایرانی، گونه‌ای دستورالعمل برای حال و آینده ایرانیان تجویز کرده است. مراجعه به متن گران سنگی مانند شاهنامه فردوسی که به مثابه گونه‌ای دستورالعمل اخلاقی و سیاسی با تلفیق هوشمندانه عناصر توأمان ایرانی و اسلامی است، نقش به‌سزایی را در ترسیم چشم‌انداز و افق فراروی سیاست‌اندیشان و تصمیم‌سازان سرزمینی که وجنات داخلی و خارجی دارد، و زمینه را در مواجهه با عرصه فرامرزی خود در سطح جهانی فراهم می‌آورد، ارزشمند است. الگوهای اخلاقی و سیاسی بخش اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی میراث‌های فرهنگ ایرانی هستند که در سراسر دنیا سرود مهریزی و اخلاق خوش را سر داده‌اند. آوازه و شهرت اخلاق خوش پهلوانان شاهنامه فردوسی از طریق فرهنگ ایرانی از گستره مرزهای خشکی و آبی ایران پهناور فراتر رفته، و مردمانی را که در طول دوران زندگی با فرهنگ ایران ارتباط داشته‌اند، بهره‌مند ساخته است. فردوسی بزرگ که با هویت ملی ایران سروکار دارد، تاریخ باستانی ایران را نگهداری و زنده کرده است و با شاهنامه‌اش رابطه امروز را با گذشته محکم ساخته و بین ایران پیش از اسلام و ایران بعد از اسلام پیوند زده است، وگرنه ایران امروز نیز، مثل اقوام سرزمین‌های دیگر هویت ملی و فرهنگی خویش را فراموش می‌کرد. شخصیت و تفکر سیاسی و اخلاقی فردوسی است که بازگشت به باورهای اخلاقی و سیاسی بخش اسطوره‌ای و حماسی را در گستره زبان و ادبیات فارسی سر ذوق می‌آورد و انگیزه جوانان را در آشنایی با پیدایی اسطوره و حماسه و قهرمانان با اخلاق و با اندیشه سیاسی خردورزانه خود بارور می‌سازد و حس افتخار و برتری جویی و آرمان‌یکتاپرستی را پرورش می‌دهد. اخلاق و منش سیاسی این اثر ورجاوند بسیار والاتر از آنچه در ایلیداد و ادیسه هومر آمده است، تمایل ممتاز و برتری دارد. هومر آفریننده شاهکار ایلیداد و ادیسه، گرچه خبری از زادگاه و چگونگی به‌بار نشستن ثمره‌هایش نمی‌دهد ولی، زندگی مردم یونان را در فاصله بین قرن نهم و هشتم قبل از میلاد و نحوه زندگی و سیاست جاری در آن دوران را به تصویر می‌کشد و از اخلاق و بی‌اخلاقی‌ها سخن می‌سراید. هومر منادی و مبشر فرهنگ یونان و به‌طور بازتر فرهنگ غرب است. او تصویری شفاف از جهان و موقعیت مردم آن زمان ارائه می‌دهد. پیام او این است که جهان را می‌توان با معیارهای انسانی درک کرد و زندگی می‌تواند فراتر از کشمکش بی‌فرجام ادامه داشته باشد. از نوشته‌های او می‌توان دریافت که افتخار تنها یک سنگ قبر به‌جا مانده از شاه بهین و یا پهلوان نیک نام نیست، افتخار تجلی دیدگاه سیاسی و اخلاقی مردان و زنان بزرگ است که توش زندگی را بر دوش کشیده و در تحمل سختی‌ها هراس به‌خود راه نداده‌اند، مانند قلم بر لوح کاغذ زندگانی که بعد از هومر سروده‌ها و یاد او را بسان ترویج‌دهندگان مکتب فرهنگ و زبان ادب فارسی که راه فردوسی را ادامه داده‌اند و می‌دهند، در ترازوی خرد انسانی قابل ستایش ساخته‌اند. هومر در ایلیداد خالی کردن خشم پهلوان بر جان رقیب و دشمن را نشان می‌دهد که در فرجام، صلح و آشتی با زندگی بر جنگ و خونریزی غلبه پیدا می‌کند. در ادیسه با وجود این که ناروایی خیزابه‌های دریا با جان اولیس میانه‌رو، وی را اجازه می‌دهد بتواند خشم خود را بر کسانی که بر خانواده‌اش بی‌احترامی کرده بودند، فرود آورد، ولی، در فرجام بعد از فرو نشستن طوفان، آرامش بر ادامه زندگی حکمفرما می‌شود و بذر نیکی در آموزش زندگی مردان و زنان ساحل نشین سخت‌کوش برای امرار معاش جلوه‌گری پیدا می‌کند.

« نخستین بار آپولودرو کتابدار کتابخانه پسنودو - آپولودروس اسکندریه که در ۱۸۰ تا ۱۲۵ قبل از میلاد می زیست در ۱۵۰ سال پیش از میلاد آثار هومر را گردآوری و منتشر کرده است. پیندار در میانه سده پنجم قبل از میلاد آثار هومر و اسطوره های پیشین را با اصول اخلاقی مورد قبول خود همساز کرده است.» (پین سنت، ۱۳۸۷: ۴۳) همچنان که رومی ها از فرهنگ یونان بهره بردند و به تغییر نام ها بر شناخت اسطوره های اساطیر کمک کردند که نمونه اش تبدیل نام ژئوس به ژوپیتر، آفریوت به ونوس، هراکلس به هرکول، مترجمان باکفایتی مانند لانگ، لیف، مایرس، ایلیاد و بوچر، ادیسه را ترجمه کردند. تا کنون سه ترجمه از آثار هومر به زبان فارسی صورت گرفته است. دو ترجمه به نثر و یکی به نظم. از دو ترجمه نثر یکی را سعید نفیسی در نشر علمی، فرهنگی و دیگری را میرجلال الدین کزازی در نشر مرکز منتشر کرده اند. اثر منظوم از آثار هومر به وسیله تقی سائس فرخ به همت نشر هلتاک انجام شده است. اساطیر می آموزند: کوشش برای به دست آوردن پیروزی به مراتب زیباتر از خود پیروزی است. ناشر خوبی ها شاه - پهلوانی ماندگار است.

متن

اسطوره شناسی علمی است که به بررسی روابط میان باورهای کهن مردم و جایگاه این پندارها و کاربرد آنها تا زمان امروز می پردازد. اسطوره ها انعکاس و بازتابی از افکار مردمان گذشته می باشند که نماد و سمبل شده اند ولی، در دوران قدیم واقعیت داشته و به مرور به کمک زبان به موجودات مافوق طبیعی دگرگون شده اند. اسطوره ها تعیین زمان معین ندارند و به دوره های گوناگون زندگی مربوط می شوند و پس از گذر زمان به مرور به حماسه تبدیل گشته اند، یعنی چنان شده که می توان گفت اسطوره ها، حماسه ها را در دل خود پرورانده اند. در جوامع کهن، اسطوره ها حالت دین را داشته اند و به باورهای مردم روح می بخشیده اند. از این سبب است که به پهلوانان خود شجاعت و به شاهان کرامت بخشیده اند. باورهای دینی انسان نخستین از اسطوره ها آغاز می گردد و با گذر زمان گونه ای از دین و اخلاق را با باور سیاسی خود شکل می دهند، یعنی همان باورهای نخست بشر از آفرینش و خدایی که آن را خلق کرده است. پس اسطوره به عبارتی، دین و دانش انسان نخستین و داشته های معنوی اوست؛ دانشی که بیشتر جنبه نمادین دارد. بدین گونه، تحقیق و بررسی اسطوره، چه از جنبه افراد جامعه و چه از لحاظ کل فرهنگ بشری، اهمیت دارد. حماسه فردوسی چیزهای مشترک و نیز، متفاوتی که قابل توجه هستند، با آثار هومر یونانی دارد. این چیزهای مشترک و متفاوت مربوط به نحوه نگرش اخلاقی و سیاسی دو شاعر بزرگ دوران باستان است. اسطوره ها تا زمانی که با زندگی محسوس و عملی جامعه خود، ارتباط داشته باشند در میان توده مردم حیات دارند و منابعی برای شناخت دنیای کهن هستند. مردم بر این باورند که اسطوره ها هیچگاه از بین نرفته اند، بلکه در طول حیات انسان ها به شیوه های گوناگون حضور و ظهور داشته اند و همواره تغییر شکل داده اند. به دلیل حضور مستمر و همیشگی اسطوره است که اسطوره را دارای ارزش های اخلاقی و روانشناختی می دانند که تجزیه و تحلیل آن به شناخت ابعاد روانی و رازهای نهان در درون شخصیت اخلاق مدار انسان بستگی دارد. هر حماسه ای تصویر روشن و گویا از روزگار به وجود آمدن خود ارائه می دهد که در صورت انطباق با نیازها و شرایط انسان دوره های بعد پایدار می ماند و به وسیله مردم روزگاران بعد حفظ و نگهداری می شود. حضور و بقای بیش از هزار ساله شاهنامه در نوسان های تاریخی و بحران های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که جامعه ایران پیوسته با آن درگیر بوده است، بیانگر آن است که شاهنامه فردوسی ظرفیت انطباق با روحیات جمعی و آرمان های انسان ایرانی در طول روزگار مستمر را دارا بوده است و تصویری که از جوهره ایرانی بودن، انسان ماندن، سرافراز و پرافتخار زیستن و مقابله با بحران ها و مشکلات حیات ارائه می دهد، به نیاز تاریخی ایرانیان در بستر زمان پاسخی مناسب و شایسته می دهد و به

عنوان عاملی پویا و خلاق در زندگی و منش انسان ایرانی تأثیرگذار بوده است. چون سیاست در باره بنیادها و اصول حکومت بحث می کند، می تواند سهم بسزایی درباره اسطوره و حماسه داشته باشد و نشان دهد که اصل سیاست حکومت بر انسان هاست. سیاست حوزه آزادی جامعه و عرصه آفرینشی است که در آن پیشرفت و توسعه از طریق معنا و اراده پدید می آید. اگر اسطوره ها و رویدادهای حماسه، آرمان ها و آرزوهای بزرگ مردم را در زمینه های مذهبی، اخلاقی و اجتماعی و رده سیاسی نشان می دهند و عقاید کلی ملت را درباره مسایل اصلی انسانی مانند آفرینش، زندگی، مرگ و جز آن بیان می دارند، پس زنان هم در قبيله خود دیده بان مشرک هستند. تمدن ایران و یونان سالیانی زیاد دست در دست هم رشد کرده اند و با یکدیگر روابط فرهنگی، هنری، اقتصادی و بازرگانی داشته اند؛ در همه جا اثر و مبادله های فرهنگی دیده می شود. انسان ها در ساختار بشری خود یکسان اند و احساس ها و دغدغه هایی شبیه به هم دارند. از این رو، نزدیک به فهم و درک یکدیگر سختی هایی ایجاد می کنند، تا فهم درک مشترک و یا افتراق خود را نشان دهند. در دوران باستان یونانیان ایلید و ادیسه را به عنوان پایه های آموزش استفاده می کردند. ادبیات کارکرد آموزشی و فرهنگی داشت و افراد شعرهای حماسی را مدام از حافظه می خواندند و به بداهه نوازی و حفظ کردن آثار هومر، علاقه به سرزمین خود ابراز می کردند، بعدها سرودهای عصر هومری به وسیله پیروان او در کنار موسیقی، شعر و علقه های اخلاقی و منش سیاسی با کمال ایثار در جامعه پخش می شدند. علاوه بر این، با برداشتی که از مطالعه و مرور آثار هومر، حاصل می شود، می توان به این نتیجه رسید که تأثیر ادبیات حماسی هومر را می توان به تاکتیک، عقاید دین باوری و طرز فکر فرماندهان وابسته دانست که در اخلاق و سیاست فردی و جمعی و بخش اسطوره ای و حماسی یونان جای دارد. تأثیر فنون رزمی که از طرف پهلوانان به کار گرفته می شود، در بخش عمده ای از جنگ های ایلید به وسیله قهرمانان به روشی منظم و یک به یک انجام می شود. به طور دقیق مانند ادیسه، حتی یک آیین مشخص وجود دارد که باید در هر یک از این درگیری ها رعایت شود. به عنوان مثال، یک قهرمان بزرگ ممکن است از طرف مقابل با قهرمان کمتری روبرو شود. سپس، قهرمان گمنام کشته شود. پیروز اغلب بدن خود را از زره پوشان و استحکامات نظامی می بندد. این نمونه ظهور وجود پهلوان و قهرمان کوچک در شاهنامه فردوسی در لشکر بردن اسفندیار به سیستان نمود پیدا می کند و فردوسی برای این که عظمت رستم را نشان دهد، به سراغ بهمن فرزند اسفندیار می رود که تصمیم می گیرد با رها کردن سنگی بزرگ از کوه به رستم آسیب برساند. با این حال، وجود فریبکاری تاکتیکی، دلیلی بر این باور است که فرماندهانی مانند آگاممنون یا نستور در مورد چگونگی استقرار نیروها صحبت می کنند تا از این مزیت استفاده کنند. در حقیقت، جنگ تروا با کمک یک نمونه فریب جنگی در وجود اسب تروا به ثمر می نشیند. به این نیرنگ زیرکانه در ادیسه هم اشاره می شود. سیاست های حيله گرانه یونانی ها در ایلید هم از طرف خدایان و الهه ها و هم از طرف شاهان و پهلوانانی چون آخیلوس و آگاممنون و اولیس کاربرد دارد. تأثیر ایلید و ادیسه غیر از جنبه ایدئولوژی آن که به باور اعتقاد دینی منتج می شود، در هنر و ادبیات مانند تأثیر شاهنامه در زبان و فرهنگ و ادب فارسی در طی دوران های متوالی بوده است. نوع اثرگذاری ایلید و ادیسه در نوشته های بعد از خود، از گونه نفوذ کلام فردوسی در آثار پیروان اوست. از مولفه های اخلاقی و سیاسی اساطیر و حماسه ها، وفاداری به سرزمین و شاه کشور، وفای به عهد و پیمان، وفا به کانون گرم خانوادگی است، که سرشار از کیفیت و کمیت وفاداران نشان داده می شود، و در کنار این وفاداری ها، خوشرفتاری و داد و دادگری، که از خصوصیات ذاتی و اخلاقی انسان هاست، در ادیسه، جلوه خاصی ندارد. این نگرش منفی به دادگری در رفتار و گفتار در وجود شاهی چون ضحاک در شاهنامه فردوسی و فرماندهی چون آگاممنون در ایلید هومر دیده می شود. در اسطوره ها و حماسه ها، سرنوشت قهرمانان بیانگر فرهنگ و تمدن سرزمین و قومی است که در آن بالیده و ستهینده گشته اند. پهلوانانی که راه و روشی خوب برای بهتر زیستن

و موثر بودن کندوکاو می کرده اند، در قالب شخصیت های اسطوره ای و حماسی ظاهر می شوند. این موضوع بیشتر به سبب وجود دو خاستگاه مختلف ذهنی و اجتماعی برای اسطوره و حماسه است. بن مایه اصول کلی سخن، مانند: خیر و خوبی، شادی و نشاط، شایستگی، وحدت داشتن، پذیرش امور اخلاقی و علمی، احترام برای حقوق و شأن و منزلت انسان ها، قبول تعهد اجتماعی، نهادینه سازی سخن و نیز، ویژگی هایی چون همکاری، اعتماد، آگاهی، مشارکت در مسائل عمومی، انسجام، تحمل دیگری و نداشتن حس خودخواهی، و بهره وری از گفتار و کردار پیشینیان که جنبه اخلاقی و سیاسی دارد، در شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه، سفارش به مردمان سرزمین هایی با فرهنگ های متفاوت امروزی دارد، که برای آنان به ارث رسیده و ریشه های آن در گذشته مکتوب است. هر آنچه که زندگی را بیازارد، و شادی و شوق را از مردمان برگیرد و غم و غصه و ملال و افسردگی نصیبشان کند، از نژاد اهریمن است، یعنی در تقابل با خرد می باشد؛ که همانا خرد، بیختن و الک کردن آن وجه اهریمنانه از روان است، که اهریمن از درک آن عاجز و ناتوان می باشد، و مانند ضحاک نیک و بد را از هم تمیز نمی دهد و فقط ویران کننده فضیلت است. دگرسانی ها در منش اخلاقی و سیاسی دو فرهنگ فردوسی و هومر، نمونه های بسیار زیاد دارد. برای مثال، بر خلاف سیاست مال اندوزانه شاهان سرزمین جنگ زده یونان، شاهان ایرانی، هیچگاه به قصد چپاول اموال دیگران، دست به لشکرکشی نمی زنند، و به تاراج شهرها و روستاها نمی پردازند و اهالی را به بردگی نمی برند. در پیروزی مردم آخائی بر تروا، حرص و آزی که در میان مردم وجود دارد، چنان غیر قابل کنترل است که به درون مایه و منش اخلاقی خود توجهی ندارند، و همه چیز را غارت و چپاول می کنند. این تجاوزها، به حدی نارواست، که زنان را به عنوان کنیز نگه می دارند و یا به صورت برده می فروشند. این کارها در هیچ یک از پیروزی های جنگی ایرانیان، چه در پیروزی بر تورانیان، و چه یونانیان و چه رومیان، هیچ کجا سراغی از آز و حرص و طمع ورزی و بد اخلاقی سلحشوران ایران خبری نیست. این بیان حال مردمان چشم و گوش بسته بر روی حق طلبی است و نیست. بخش نیک آن، اخلاق مداری شاهان اسطوره ای ایران را جلوه گر است که پدید آورنده زمینه استفاده کردن مردم از نعمت های طبیعی و خدادادی را فراهم می سازند. آنان حیوانات را اهلی و کشف آتش را هدیه نیکی بر بدی می کنند. نشر اخلاق نیکو را همچون نبرد با جهل و تاریکی از وظایف خود می شمرند. در سراسر دوران اسطوره ای شاهنامه فردوسی نیکی بر بدی برتری دارد و در ایللیاد و ادیسه هومر، رمز خوشبختی و بدبختی پهلوانان و مردم، خدایان فراوان سرزمین هومر هستند که از آفرینش خود دم می زنند، ولی کاری برای رفاه و آسایش مردم سرزمین خود انجام نمی دهند. به نظر می رسد، حماسه ایللیاد بیش از آن که وقایع جنگ را گزارش دهد، صفات پهلوانان دو طرف میدان کارزار و رفتار اخلاقی و تفکر سیاسی آنان را وصف می کند، البته، گاهی توصیفات از زندگی در اردوگاه ها که در کشتی های اطراف ساحل وجود دارند، اشاره ای می شود و از گذشته آنان حرف می زند، و می گوید که از کدام مناطق یونان به لشکریان آخائی پیوسته اند و چرا به تروا آمده اند. در ادیسه، بر رفتار مردم و ماجراهایی که شبیه خان هایی که پهلوانان ایران دارند و برای اولیس هم که دارای سیاست هزار چاره گری است، پیش می آید، توصیف می کند که چگونه از مراحل دشوار و گذر از امواج دریا، که شرایط را برای او دشوار ساخته، عبور می کند تا پس از پشت سر گذاشتن این خان های سرسخت، بتواند به سرزمین ایتاکا برسد و با پنلوپ، همسر وفادار و تلماک، فرزند ارجمند خود که سال ها در انتظار او هستند، دیدار کند. همه این کارهای اخلاقی نیکو و اندیشه های سیاسی کارآمد، فرجامش بر آن می شود که با گذر زمان ها و سال ها، فیلسوفان اخلاق، بتوانند اخلاق را در سه مکتب فایده گرا، فضیلت گرا و نتیجه گرا بررسی کنند. چون اخلاق وظیفه گرا و اخلاق غایت گرا در عرصه رقابت های سیاسی سهم دارند، پس، سیاست بدون منش اخلاقی و یا اخلاقی که مبنای سیاست درستی را در خود نهادینه نداشته باشد، کارآیی مفید نخواهد داشت. انسان برای توزیع خدمات مادی و معنوی در جامعه، ایجاد امنیت،

عدالت، برنامه ریزی می کند؛ و به دستاوردهای مختلف از عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، توجه دارد. پس، به نظر می رسد، زبان های باستانی که از اقوام مادری ایرانی و مولفه های هویتی سخن دارند و بر مبنای اخلاق و سیاست متعالی حرف می زنند، باید به طور علمی و عقلانی و فارغ از انگیزه های احساسی و عاطفی عامیانه مورد مطالعه و توجه قرار گیرند و دستاویز سیاست بازان و عوام فریبان نشوند، تا ویژگی های اخلاقی و سیاسی آنان همچنان بدون خدشه بماند و کاربرد داشته باشد. ویژگی هایی که در زبان و ادب باستان به زن احترام می دهد. نمونه های بارز آن در هنرمندی در رزم و اخلاق و سیاست، شایستگی و مهرورزی بر همسران خویش، چه شاه و چه پهلوان، هوشیاری و بیدار دلی، پاکیزه اندیشی، و گاه چرب زبانی برای احقاق حق، در تمام دوره های شاهنامه به عنوان ویژگی بارز زن گزیده و تکرار شده است. زن در شاهنامه به جهت جهان بینی دقیق حکیم طوس، چه از دید ارزشی و عقیدتی و چه از نظر کارهای خدماتی و سیاسی، دارای جایگاه والایی است؛ زنانی که، نه سیاهی لشکرند و نه بازیچه کام جویانه مردان، بلکه، گاه مردان را برابر می گیرند و در مرکز رویداد، جای دارند و در مواردی شراره های نبردی فراگیر را فرو می نشاندند و پادشاهان و پهلوانان جهانگشا را به تحسین و شگفتی وامی دارند. بنابراین زنان در حماسه ایران به مراتب از جایگاه اخلاقی و عملی و سیاسی برتری برخوردارند و بیشتر به عنوان زنان تأثیرگذار به شمار می آیند. ولی، زن در حماسه یونان، مطابق با نگرش منفی جامعه باستانی یونان یا برای برخوردار از جاذبه های جنسی یا فتنه انگیزی یا به عنوان سیاهی لشکر، در صحنه هایی از حماسه هومر ایفای نقش می کند. از این رو، گفتگو و ابراز عقاید و احساسات برای این گروه کمتر دیده می شود. در ادیسه نیز، با وجود حضور زنانی چون پنلوپ، اگرچه نگاه به زنان کمی بهتر می شود؛ اما باز در این حماسه نیز، جایگاهی که زن در فضایی از بدبینی و ابزار نگری، گام در صحنه نهاده، نقشی برتر از کنیزکان بدکار یا مسخ کنندگان افسون گر ایفا نمی کند. فرهنگ یونان وسعت فکری و آزادی را برای پیوند دادن خدایان مناسب با هر کارکرد مذهبی، فراهم می کند. در آثار هومر، دین خدایان زئوس، بنیانگذار ندارد و معلمی الهام بخش نیست که خاستگاه محبوب دین های موجود در جهان باشد، زیرا، افراد آزاد بودند که آنچه را که می خواستند باور کنند، برای این که مذهب یونان با اجماع مردم ایجاد شده بود و این عقاید همزمان با تفکرات در مورد خدایان در دین یونان و همه سرزمین های آن زمان این گونه بوده است. زیرا، یونانیان باستان همه جنبه های اخلاقی و سیاسی و فرهنگی و تجربه های خود را در دین شخصی می کردند. در آثار هومر، زمین، دریا، کوه ها، رودخانه ها، قانون، عرف، و سهم فرد در جامعه و کالاهای آن، همه به لحاظ شخصی و طبیعی دیده می شود. نتیجه این تفکر، هر یک خدا یا الهه در دین یونان به جنبه ای از جهان بشر نسبت داده می شود. به عنوان مثال، پوزئیدون خدای دریا است، آفرودیت الهه زیبایی است، آرس خدای جنگ است و خدایان دیگر. برخی بر این باورند که خدایان ممکن است به دلیل اندیشه سیاسی و اخلاقی که ممکن است در مورد یکدیگر داشته باشند، در دنیای فانی دخالت کنند. هومر در این زمان، جهان را با استفاده از شور و هیجان خدایان تعبیر می کند تا عوامل تعیین کننده آنچه در سطح انسان اتفاق می افتد، باشد. نمونه ای از یکی از این روابط در ایلید بین آتنا، هرا و آفرودیت رخ می دهد و آن زمانی است که زئوس همه را سرزنش و آتنا و هرا، را اذیت می کند. در حماسه هومر، چگونگی تعیین سرنوشت ناشناخته است، اما از طریق فرستادن افراد، زئوس، در سرنوشت، به بینندگان هشدار می دهد و به مردان و خدایان آنها، به طور مدام فرمان می دهد که از پذیرش قهرمانانه و اجتناب ناجوانمردانه از سرنوشت محکوم شده، سخن نگویند و سخن او را بشنوند. هومر، آموزش می دهد که، سرنوشت هر اقدام، حادثه و وقوع را تعیین نمی کند، ولی، نتیجه زندگی را تعیین می کند. برای نمونه در جنگ تن به تنی که میان پاتروکل و هکتور درگیر است، و منجر به جان باختن پاتروکل در راه هدفش می شود، هکتور در کوششی که برای شکست رقیب به کار می برد از احترام ناجوانمردانه و از سرنوشت خود حرف می

زند، و پاتروکل را احمق می نامد و می گوید، سرنوشت مرگبار، تو را کشت. و این باور به حنمی بودن سرنوشت در مرگ است. هومر، در یک نگاه کلی هم به سرنوشت و هم به مرگ پاتروکل به دست هکتور، و هم مرگ هکتور و همچنین، سرنوشت هکتور به دست آخیلوس اشاره می کند. هر کس نتیجه زندگی خود را می پذیرد، ولی، هیچ کس نمی داند آیا خدایان می توانند سرنوشت را تغییر دهند. به نظر می رسد، زئوس قادر به تغییر سرنوشت است، ولی، تصمیم نمی گیرد. با کمک زئوس، آنه از خشم آخیلوس فرار می کند و از جنگ تروا جان سالم به در می برد. این که آیا خدایان می توانند سرنوشت را تغییر دهند یا خیر، آنها با وجود مخالفت با بیعت های انسانی خود آن را رعایت می کنند. سرچشمه اسرارآمیز سرنوشت نیرویی فراتر از خدایان است. سرنوشت حاکی از تقسیمات سه جانبه جهان است که زئوس، پوزئیدون و هادس انجام می دهند. زئوس، هوا و آسمان، پوزئیدون، سلطه دریا و هادس، عالم زیرین، یعنی سرزمین مردگان را صاحب می شوند؛ با این حال آنها تسلط بر زمین دارند. با وجود قدرت های زمینی خدایان المپ فقط سرنوشت انسان را تعیین می کردند. در حماسه هومر، بسیاری از پهلوانان یونانی در وصف دلآوری های خود، انگیزه خویش را از همه نبردهایشان دستیابی به زنان و غنیمت جنگی عنوان می کنند. آخیلوس به خاطر زنی که آگاممنون از او گرفته، آرزو دارد که زئوس شکست را نصیب لشکریان آخائی کند تا فقدان او در جنگ احساس شود. هومر نگاه زمان خود را درباره اجتماع، سیاست و اخلاق دارد، چون حماسه سرایی می کند و از پهلوانان سخن می گوید، کمتر از مردم عادی صحبت می کند. فضایل هومری شجاعت و دلآوری و پهلوانی است و از دخالت مردم عادی در سیاست خبری نیست. فضایل، چه خوب و چه بد، مختص خدایان و الهه هاست. در مواردی جزئی مردم سکوت را در ایلید می شکنند. رابطه میان عدالت و شکوفایی فردی جایی ندارد، مگر این که پهلوان و مبارز جنگی باشد. در هومر انسان زاده خدایان نیست. خدایان کاری به انسان ها ندارند. زئوس در جایگاه خدای خدایان است. اگر کار فردوسی حماسه عرق جبین او و پهلوانانش است، سروده هومر حماسه خون و کشتار بی گناهان و سرگردانی شجاعان است. با فضیلت ترین مردم در حماسه هومر، کسانی می باشند که در صحنه کارزار دخالت دارند. هومر خدایان را برتر از زندگی انسان ها می دانست، چه خوب و چه بد. هومر هیچ صفت بدی به خدایان نسبت نمی دهد. رابطه انسان با خدا در آثار هومر، فقط پیروی کردن است. هومر به طور کلی تقدیرگرایی محض است. درست است که مشی اخلاقی می دهد، ولی، معتقد است هر چه بر سر انسان می آید، از پیش مقدر است. اعمال از پیش تعیین شده است. تقدیر کور و بی رحم است. انسان جز ناچاری چیزی ندارد. اشعار هومر در وصف جامعه، در وصف طبقه متوسطی است که همیشه آنها را ستایش می کند. هومر طبقه حاکم را می ستاید و نسبت به بی عدالتی سکوت می کند. اجتماع پر از تباهی و کشمکش و رقابت است. او برای خانواده احترام قائل است و خانواده را می ستاید. در مکتب هومر خانواده بنیان رفاه جامعه و خوشبختی است. در حوزه عمومی افکار سیاسی و اخلاقی هومر، دولت مسئولیتی برای دفاع ندارد، هر خانواده دفاع از مجموعه خود را برعهده دارد. در جامعه هومری خانواده به دنبال شأن و شرف و افتخار است. مادر حرمت والا دارد، به این دلیل که پسران خوب می زاید. هومر قهرمان خود را با صفاتی چون، وفاداری، شجاعت، دلآوری و زیرکی، معرفی می کند. در آثار هومر، وفاداری به عهد و پیمان و شجاعت ارزش دارند. سخت کار کردن و عرق ریختن، ستوده می شود. در نصیحت هایش می گوید: این قانون خداست که انسان باید سخت کار کند. کار در هومر جنگ است. اخلاق متضمن هنجارهای عملی است، و زیربنای مسئولیت ها و عملکرد حرفه ای را دربردارد، از این رو، هم در حوزه فردی و هم در حوزه اجتماعی کاربرد دارد، و سبب تمایز رفتار قابل پذیرش از رفتار غیر قابل قبول می شود. اصول و معیارهای اخلاقی به منزله اصول راهنما به کار می روند و پذیرش آنها برای سلامت فرد و جامعه الزامی است. در آیین های اسطوره ای و حماسی، که تربیت کننده اخلاق ساکنان سرزمین های خود می باشند، ویژگی هایی چون بزرگ منشی و وطن دوستی، خرد و

خردورزی، راستی و درستی، خوشرویی و منش شرافتمندانه، تواضع و بردباری، میانه روی و اعتدال، مهر و محبت، اخلاص و عمل، سرافرازی و بلند همتی، دلاوری و شهامت، بی باکی و دلیری، پاکی و سلامت نفس و هر آن چه انسان را سعادتمند و از دغدغه های بی حاصل و پریشانی های بدفرجام، نجات می دهد، سخن به میان می آید و حالت هایی مانند غضب، خودخواهی، حرص، حسد، بخل، بدبینی، بدخواهی و آلودگی های روحی، که حاصلش اثرات بدخلقی است، هم دیده می شود. چون اخلاق مسئولیت سازندگی و بازدارندگی دارد، هم با حوزه فردی و هم با حوزه اجتماعی سر و کار پیدا می کند و زمانی در تن و روان آدمی کارگر و موثر می افتد که در اندیشه جایگیر شود و اثری از خود بر جای گذارد، و بتواند جامعه را به سوی پیشرفت اخلاق فرهنگی و شرافت انسانی سوق دهد، و احترام برای حقوق و شأن و منزلت انسانی و اجتماعی را در نظام ذهنی و فکری آدمی نقش زند.

به گیتی به از راستی پیشه نیست
مدار هیچ اندیشه بد به دل
ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست
همی شادی آرای و غم برگسل
بدی را بدی باشد اندر سرای
چو نیکی کنی نیکی آید به جای
خویشکاری اسطوره های کهن و نمادهای حماسی بزرگ که رازها و رمزهای بسیار در سینه خود به یاد دارند از مردم و شاهان و پهلوانان سخن می گویند. زمانی از شاهی مانند کیخسرو می گویند که پس از بخش و پخش دارایی و اموال و گنج های خویش میان خدمتگران و پهلوانان، سفر آغاز می کند تا در هستی، نوزایی را مژده دهد و به یاد جستجوی راز حیات جاودان از خرد کمک می گیرد و برای رسیدن به بهشتی که در نظر دارد، می رود؛ و هومر آن را هادس نام داده و اولیس را در آن به جهان زیرین می فرستد تا از احوال سرنوشت و آینده خود خبر گیرد و به دروازه ظلمت و دره های تاریک آن وارد شود و در آنجا با احوال آگاممنون و آخیلوس و مادرش آشنا می گردد و در فرجام نه همچون گیلگمش به جهان زیرین خاک و گفتگو با سایه انکیدو که از راز گیاه اعجاز آمیز دریا باخبر می شود، ولی، مار گیاه را می بلعد و راه نو یعنی، راه بازگشت گیلگمش به شهر بازمی شود؛ و اولیس نیز، با درایت هزار چاره گری خود، از هادس به هستی بازمی گردد و از مرگ نجات پیدا می کند و این توصیف سپرده شدن زال را در کوه البرز به دامن سیمرغ در ذهن متبادر می سازد و می آموزاند که اگر آگاممنون، شاه آرگوس به دست همسر خود کشته می شود، ثمره بداخلاقی خود اوست و به مردم تفهیم می کند که بد اخلاقی چه از شاه و چه از گدا، از هر کس سر زند، مجازاتش سیاه روزی است. در ادیسه هم که در فرجام اولیس به سلامت به وطن می رسد، دلبستگی به دنیا او را اجازه حرکت و رفتن به دور دست ها نمی دهد، زیرا او از دور دست ها، بعد از بیست سال آمده است و آموخته است کسب روزی از دریاها را نشر دهد و در آینده ملوانان و جاشوها از او به نیکی یاد کنند. این وظیفه ای است که تربیت و اخلاق پاک بر عهده دارد و در سراسر اسطوره و حماسه از طرف قهرمانان و پهلوانانش بر دوش کشیده و نشر داده می شود. برای همه شاهان و پهلوانان اسطوره ای و حماسی یک اشتراک متعالی اخلاقی و تربیتی باقی است که همانا تربیت فرزند برومند و شایسته است، که از اهداف اسطوره و حماسه در نقش و دل و جان اسطوره سازان و حماسه آفرینان تعالی دارد. تاریخ و فرهنگ سرزمین ایران سرشار از آموزه های اخلاقی و پایبندی به آیین زندگی است. جوانان از آبشخورهای پاک و زلال فرهنگ اسطوره ای و حماسی خود یاد می گیرند، نیاکانشان به فرزندان خود تقوا و فضیلت را می آموختند و سعی می کردند افراد بالیافتی تربیت کنند، یعنی فرزندانشان منشی را در خود نهادینه کنند که دست یازیدن به کارهای شرارت آمیز را ننگ بدانند. آنان سعی می کردند دادگری، اعتدال و قناعت، اسب سواری، تیراندازی، آیین رزم و شکار، خو گرفتن به سختی را در تن و روان فرزندان خود پرورش دهند، که نمونه آن سیاوش است.

چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیارد گزند (فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۲۸، ب ۴۶۲) نتیجه تربیت سیاوش اخلاق مدار و آرامجو، کیخسرو آرمانی و شاه ایده آل اسطوره ای فردوسی است، که جان ها را در نوای مهربانی اش می پروراند و هم زمان جان شاهان و پهلوانان بد اخلاق و بد کرداری چون افراسیاب و گروی زره را می گیرد. در بررسی تطبیقی اسطوره ها و حماسه ها به سوالی که در بهبود سلامت فکر و اندیشه و تربیت و اخلاق انسان یاددهی و سازندگی دارد، توجه می شود. برای مثال، در ایلید، می آموزد، آخیلوس برای به دست آوردن حیثیت لکه دار شده خود از جنگ کناره می گیرد و بر لب ساحل مرگ می نشیند. و در ادیسه، اولیس بر لب ساحل دریا زندگی را پیدا می کند. هومر نمی کوشد وقار و سلامت عاطفی را که در جامعه اش خالی است با سرودن اشعاری که دارای آرامش روحی و معنوی هستند، پر کند، زیرا وضع موجود اسطوره و حماسه اش را که قهرمانان آن، آنچنان نقش دارند، به تصویر می کشد. آرامش پذیری و شکیبایی فردوسی در برابر سرنوشت حتمی صاحبان اسطوره و حماسه پهلوانانش در فرجام، پلایند آمال آنان است و اخلاق آنان را در مسیر حرکتی که ادامه دارد، به نقش آفرینی می نشاند. فردوسی از احترام انسان به انسان سخن می گوید، از حرمت نگه داشتن فرزند نسبت به پدر و مادر می گوید. « رستم دو بار از قتل حتمی به دست فرزندش رهایی می یابد. پدر برای فرار از نابودی به نیروهای معنوی و اخلاق پسند متوسل می شود.

دو بارت امان دادم از کارزار
 به پیریت بخشیدم ای نامدار

اسطوره یاد می دهد: « کسی که در یک چیز دو بار غلط کند، حکیم نیست.» (ایلید و ادیسه، ۱۳۹۰: ۶۳۷) و از این منظر، فردوسی، دلاور اسطوره ای و حماسه آفرین خود، یعنی سیاوش، شاهزاده جوان را که پایبند اخلاق است و تا پایان به پدر وفادار می ماند، محبوب ذکر می کند. چون دشمن می داند به پدر وفادار است، فرمان قتل او را صادر می کند. فردوسی او را، نماد جوانان سروده خویش قلمداد می کند که آماده است ضربت بخورد ولی، به خون و نژاد و سرزمین خود که از آن جدا مانده است، خیانتی نشود. در ایلید که بیشتر صحنه نبرد خدایان و پهلوانان نیمه خدا در آن مشهود و آکنده از چیزهای غریب و شگفتی است، به گونه ای که سرشت و سرنوشت گویا در اختیار خدایان نهاده شده باشد، جایی برای نمادسازی جوانانی که الگوی رفتاری مانند سیاوش داشته باشند، نمی گذارد. با این که هومر، در حماسه ایلید از نقش دلاوران و ستیهنده و سرسخت قهرمانان خود تصویری شگرف خلق می کند، ولی، از خودش حرفی نمی زند، چون سبک این آثار چنین است. او از پهلوانانی که پیرو خدایان هستند و نگاهی به بودن و نبودن جاودانه خدایان و الهه ها دارند، و با خشم پرتلاطم دریا و طبیعت، نبردی خونبار از خود برجای می گذارند، حرف می زند. در ادیسه خدایان و الهه ها و قهرمانان و ملوانان، همه به توجیه اخلاقی نیاز دارند، که پا را از حیطه رفتاری خود درازتر نکنند و به فرمان راهنما و رهبر قوم خویش گوش دهند. او از ایستادگی در برابر سختی ها زیاد یاد می کند. از ارزش های نهفته در وجود بشر که او را یاری می دهد، در برابر ناملایمات تسلیم نشود، درس پایداری و مقاومت می دهد، که به ارزش اخلاقی وفاداری به ملک و میهن می افزاید. البته، حوادث قهرمانی حماسه کمی بیشتر از حوادث اسطوره که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستر واقعیت قرار دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی روزمره و عقاید هر جامعه را در مسائل فکری و اخلاقی در برمی گیرند. از این رو، شاهنامه تصویری از جامعه ایرانی و ایلید و ادیسه تصویری در جزئی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن زمان هستند. نمونه آن، آگاهی از کسب استقلال در برابر ملل مهاجم و نیز، مراسم اجتماعی که نشانه تمدن و مظاهر مدنیت و اخلاق ایرانیان است که حتی خوشی های پهلوانان را در کنار غم های سنگین آنان، که به نوع تربیت مردم آن زمان وابسته بوده است، به میان می آورد، تا بگوید: شاهنامه بیانگر نبرد نیروهای داد با بیداد، و نبرد خرد با جهل و فرجام روح نمادین نبرد ایرانی است. در ایلید صحنه های

شگرفی است، مانند نبرد رودخانه سکاماندر با آخیلوس، که شکست می خورد. در حماسه ادیسه، صفاتی مانند: بلوغ شخصیت، توانایی تحمل درد و رنج زندگی، اطاعت در مقابل خدایان، تیزهوشی، خیال پردازی و احساس مسئولیت دیده می شوند، که به تفکر و نحوه شکلگیری زندگی اجتماعی انسان های کهن اشاره دارد. اسطوره پهلوانی در معنای اصیل آن ضرورتی تاریخی در زندگی اقوام کهن است، و نشان می دهد چگونه برای استقلال خود ایستادگی کرده اند و می کنند، زیرا، حماسه، واقعیت را بر بلندای معنویت می نهد و آرمان ها را در آن بازتاب می دهد. بنابراین، حماسه و اسطوره های حماسی درسی برای نبرد و مقاومت و خستگی ناپذیری است. مولفه ها و عناصر ساختاری اسطوره ای هومر درباره آداب و رسوم، همکاری، خصوصیات هر ناحیه، شغل ها، آلات و ابزار و سلاح های کاربردی که حافظ جان و سلامت زندگی آنان است، در تهیه آذوقه و در دفاع از خویش، بروز و ظهور دارند. نمونه ای از مولفه هایی که علاوه بر عناصر ساختاری جنگی، که از لوازم ضروری اسطوره و حماسه می باشد، در متن به کمک واژه ها رها شده است، تا پاسدار آزادی بیان باشند. در کنار خوبی ها از زشتی ها هم باد می شود، برای نمونه، اولین و بدترین خصیصه، حس ناخوشایند طمع ورزی به دارایی و اموال دیگران است، که در ایلید شعله جنگ را فروزان تر می کند. حماسه می آموزد در کنار حس بدکنش آزمندی، حس های شریف هم وجود دارند، مانند حس آموختن که نشانی در حماسه هومر ندارد، ولی، این حس حریصانه آموختن در برگ برگ شاهنامه فردوسی، موج وار هوار می کشد، تا از این تابلوی آفرینش فکری، همگان توشه ای بگیرند.

ز هر دانشی چون سخن بشنوی
از آموختن یک زمان نغنوی

در دفتر خسروان آمده است: « پیرنگ، گفتگو، شخصیت پردازی، کشمکش، گره افکنی و گره گشایی، بحران، تعلیق، اوج، پیکره ساختار دراماتیک شاهنامه فردوسی را نمایشی کرده است. » (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۹۳ و ۱۹۴) ویژگی های ادبی مانند پیرنگ که حوادث را به طور مرتب و منظم در پی هم می آورد. گفتگو که شامل رجزخوانی های حوزه آثار حماسی است، در شاهنامه فردوسی در گفتگوی رستم و اشکبوس کشانی، و در ایلید پرخاش و تندی آگامنون و آخیلوس بیش از جاهای دیگر چشم گیرتر به نظر می رسد. شخصیت پردازی که افراد را دقیق معرفی و روحیات آنان را بازگو می کند، در معرفی خاندان زال در شاهنامه و لشکریان سرازیر شده آخائیان به طرف تروا وصف شده است. کشمکش که جدال انسان با خود، جدال پهلوان با رقیب، کشمکش فرد با تقدیر، همه با جوش و خروش اسطوره ای و حماسی بیان می شوند. نمونه های آن در شاهنامه درگیری رستم با خویش است که در فرجام تدبیر خود حاضر نمی شود دست به بند اسفندیار دهد و در ایلید، دردهای وارده شده بر تن وروان پهلوان بزرگ آخائیان یعنی آخیلوس است که در گوشه کشتی بر لب ساحل پناه گرفته و درد درون خود را با نوای آهنگ و زمزمه هایش آرام می کند. گره افکنی و گره گشایی که در نقطه اوج بحران داستان پدید می آید و از رمز خبر می آورد و در زمان تعلیق ماجرا آن را در اوج شکوفا می سازند، به طور گویا در شاهنامه فردوسی جلوه گری می کند، که در ایلید هومر جسته و گریخته در قاب و قالب خود جای دارند، ولی، لطف و زیبایی و گیرایی شاهنامه فردوسی را ندارند و در ادیسه نیز، جز خیزابه های متلاطم دریا که رونق شادی را از قهرمانان ستانده اند، نوایی و ندایی شادی آفرین به گوش نمی رسد که بتواند شاخص های ادبی شاهنامه فردوسی را به ذهن متبادر سازد. فردوسی برای دوستداران اخلاق انسانی و آرمانی، دنیای زیبایی ساخته است که در آن فریب و نیرنگ محکوم به شکست است. و راستی و مردانگی از صفات بارزی است که پیوسته در سراسر آن جلوه گری دارد. پایبندی پهلوانان به پیمان خویش، نام آوری و برنایی و دلیری و شجاعت و بی باکی و وطن دوستی در همه دنیای حماسی فردوسی به چشم می خورد. در شاهنامه فردوسی، همچنان که حفظ جان برای پهلوان مهم است تا نگهبان آبادانی سرزمین شود، حفظ شرافت هم مهم است که باعث اعتمادسازی جامعه گردد. در این اثر، خوبی به منزله

روشنایی به شمار می رود که در هر دو جهان موجب رستگاری مشتاقان آن می شود. در هر حال، در حماسه فردوسی مبارزه با آز و تعصب در جریان اند. از نکته های قابل توجه در آثار هومر، جوانمردی در کنار شجاعت و توان رزمی مردان مبارز است که وفاداری و شرم و حیای زنان را بارزتر می نمایند. در وصف زنان از دیگر مواضعی که به اقتضای حماسه هومر، به زن مجال نقش آفرینی داده شده است، صحنه وداع آندروماک با همسرش هکتور پهلوان است که با وجود کوشش آندروماک برای ممانعت از رفتن وی، به مبارزه تن به تن نابخردانه با آخیلوس، به او می گوید: « تو نه به کودکت ترحم داری، نه به من، من تیره بخت که به زودی بیوه تو خواهم شد، زیرا، به زودی آخائیان به انبوه بر تو حمله ور خواهند شد و تو را خواهند کشت.» (ایلیاد، ۱۳۷۸: ۳۴۷) این نمونه سخن ملتسمانه از زبان زنی شنیده می شود که همجنس های او در عصر باستان به عنوان ایزد و الهه پرستش می شدند و مهمترین دلیل باروری و زایش و تولیدمثل بودند. دخالت بانوخدایان در روند حوادث نبرد ده ساله تروا به وفور دیده می شود. آفرودیت الهه، پاریس را که در رزم تن به تن با منلاس کم آورده است، می رهاوند، و یکبار در لباس پیرزنی، هلن و پاریس را به هم می رساند. او از آگاممنون می خواهد که یونانیان را از بازگشت به وطن باز دارد. به تیس الهه که مادر آخیلوس است، می آموزد که او را در لباس زنانه به نزد پادشاه سیروس بفرستد و از کارزار دور کند. وقتی آگاممنون در دریا گرفتار طوفان می شود و برای رهایی از معرکه، قصد می کند دخترش ایفیژنی را قربانی کند تا خشم خدایان فرونشیند، آرتیمیس دختر را می رباید و گوزنی ماده به جای او می نهد. در ادیسه نیز، بانوخدایان نقشی برجسته در شکل گیری حوادث دارند، چنانکه تلماک به راهنمایی مینرو موفق می شود، خواستگاران مادرش را عقب بنشانند. در ادیسه رقابتی پست و دور از اخلاق بر سر تصاحب زنان، وجود دارد. انگیزه تصاحب پنلوپ وفادار برای مال اندوزی نیست، چه هر کس در نهایت بتواند پنلوپ را به چنگ آورد، باید معادل با صد ثروتمند به عروس پول بدهد. قتل دوازده خدمتکار اولیس در پایان حماسه ادیسه، نشان از حضور زنان در امر خدمتگری دارد. زن در ایلیاد و ادیسه، چندان استقلالی از خویشان ندارد و همواره از دستی به دستی دیگر در گردش است، یا به عنوان کنیز یا به عنوان قربانی و پیشکش جا به جا می شود. هیچگاه زن به واسطه مزایا و فضایل اخلاقی در کانون توجه قرار نمی گیرد و هرچه هست، همان زیبایی ظاهر اوست. در ادیسه، اولیس در جزیره سخریا با زنی جادوگر مواجه می شود که آدمیان را به جانور بدل می کند. دخترانی اهریمنی به نام سیرن ها هم در این حماسه حضور دارند که با آواز فریبنده خود، آدمیان را مسخ می کنند. بانوخدایان یونانی نقشی همه جانبه در حماسه های هومر دارند، به گونه ای که عرصه را برای حضور زنان زمینی تنگ می کنند، ولی، در شاهنامه فردوسی، از الهگان ایران باستان خبری نیست و تنها در مواضع اندک، فردوسی به نام برخی از این ایزدبانوان از جمله آنهیتا یا ناهید و اسپندارمذ اشاره می کند، بدون آنکه نقشی به آنان محول کند. زن در حماسه

شاهنامه هم از دید کیفی و هم از دید کمی نقش دارد. تنوع و تعدد نقش آفرینی زن در حماسه زیاد است. شهرنواز و ارنواز در داستان جمشید و ضحاک، بانوی بیشه و سودابه در داستان سیاوش، فرنگیس و جریره، همای و به آفرید خواهران اسفندیار در داستان دژ رویین، منش انسانی دارند، تنها سودابه است که در نقشی منفی پدیدار می گردد، وگرنه، برخی از این زنان در برترین جایگاه اسطوره ای و حماسی قرار دارند. رهبری گردآفرید در دفاع از دژ، به سفارت رفتن سیندخت در سرزمین هم مرز با نگرشی متفاوت، رقم خورده است. زن در شاهنامه به خاطر اخلاق خوش و استقلال فکری، عملکردی جداگانه از مردان دارد و کاربردی عمل می کند. رودابه می داند خانواده اش با زال میانه خوبی ندارد، ولی بر دلدادگی اش به زال اصرار می ورزد. همین طور، تهمینه با جسارت خود را به رستم معرفی می کند و دوست دارد از او پسری نام آور و برومند پرورش داده شود. کتابون، در خواب به گشتاسب دل می بندد و او را به همسری برمی گزیند. افتخاری که از انگیزه و عملکرد زن در شاهنامه به

دست می آید، و بر شأن او می افزاید و بزرگان را وادار می سازد به مشورت و راهنمایی او صحنه بگذارند، از پاکدامنی و درایت اوست. جسارت و رزم آوری گردآفرید در مواجهه با سهراب، که او را شیفته خود می سازد، از جایگاه قدرت زن حماسی روایت دارد. کتایون که در دربار گشتاسب قدرت دارد، سبب می شود از اسفندیار طرفداری کند و نیز، اسفندیار را وادار به حمایت از خود می کند. ماجرای بیژن و منیژه، که شباهت هایی به ماجرای هلن و پاریس دارد، تفاوت نگرش اسطوره ای و حماسی مادی و معنوی زن شاهنامه فردوسی و ایلید هومر را به یاد می آورد. فرنگیس که کیخسرو را در وجود خویش از سیاوش پرورده می سازد، عملکرد مستقل و ایفای نقش زن را در زندگی شهبانوان و شاهدخت ها، در عین گمنامی و اخلاق مداری جار می زند. در شاهنامه گرچه توصیف هایی از ظرافت ها و زیبایی های زنانه به چشم می خورد، هماره اعجاب و شگفتی تحسین برانگیز فردوسی از زنان داستان هایش، با ذکر محاسن و مزایای اخلاقی چون خردمندی، هنروری، نژادگی، پاک منشی همراه است. ولی، در آثار هومر، حضور زن با تأثیر دخالت بانوخدایان، کوتاه است و در نهایت فضیلتی برای آنان ترسیم نمی شود. آندروماک، که برجسته ترین زن اسطوره ای در ایلید است، نقش همسر و مادری را دارد که مولفه های دیگر حماسه را کم رنگ نمی کند، و با حضور پنلوپ، کفه خوش بینی نسبت به زن کمی سنگین تر می شود، زیرا، او با کردار و گفتار خود در حد الگو برای وفاداری، بردباری و خردمندی زن ظاهر می شود و از سوی دیگر، حضور او در متن ماجراها و حوادث ادیسه، مستمرتر و پویاتر است. خلاصه، نقش بارز پنلوپ و آندروماک است که از سکوت زن ایلید کاسته و دنیای درون زن و شناخت آمال وی را مورد توجه قرار می دهد. با این همه در این حماسه وقتی زن می خواهد در موقعیت و در فضایی آرام قرار گیرد و از ابزار بودن فاصله پیدا کند، نقش کنیزکان و خدمتگران، این مجال را از او می گیرد. در شاهنامه فردوسی کنیزکان و دایه ها در پهلوی شاهدخت ها قرار می گیرند تا در پرستاری و همراهی شهبانوان کوتاهی نشود؛ دایگان و کنیزانی که به سهم خود، خردمند هستند و در روند سرنوشت افراد گره زنده و گره گشا می شوند، مانند زنی ناشناس که به بهانه گوهرفروشی، خبرسان زال و رودابه است. زن شجاع و دلیر، در حماسه فردوسی، آراسته به زیور خردمندی و خودمختاری است، استعدادها و فضایل او در زیبایی های ظاهری باقی نمی ماند، و در تجسم وجودی سودابه که دارای توانمندی های فراوان است، پهلوان پروری فرانک و تهمینه، به تصویر کشیده می شود. پهلوانان اساطیری مردانی بزرگند، ولی، بزرگی آن ها در آن است که زندگی را دوست می دارند، بی آن که از مرگ بترسند و خوبتر این که در کنار زنانی قرار دارند، که هم مشاور و هم رزمنده و هم مهیاگر ستون روحی و جسمی مردان خود به شمار می آیند. از این رو، در وصف آنان یاد می شود که، زندگی تنها به این نیست که چگونه سپری شده است، مفهوم پر بار آن، این است که چگونه به فرجام رسیده است. زیرا، حماسه مرگ را خوار می سازد و بعد در بستر آن پهن می شود. این در جلال و جبروت یکتاپرستی پهلوان است که از بی باکی او ریشه اخلاق و سیاست راستین گسترده می شود و آن را یاور دادگران و رهرو دامنشان برپا و استوار نگه می دارد، و از نجابت تربیتی و اخلاقی مردان و زنان مهرورز و پاک سرشت اسطوره ای و حماسی خرد فردوسی نامور یاد می شود. فرجام پیام اسطوره و حماسه، درک دانایی و آرامشی است که با خواندن این آثار به خواننده القا می شود، همین است که اولیس انجام می دهد؛ اولیس بعد از سالم رسیدن به سرزمین خود در ایتاکا، به انتقام از مردان مزاحم متمولی می پردازد که در مدت چندین سال متوالی زندگی را بر خانواده او، به ویژه، همسرش پنلوپ تنگ کرده اند. بنابراین، بزرگی اسطوره ساز به کیفیت دوران زنده بودنش بستگی دارد. از این سبب پهلوانانی که با انگیزه نبرد با اهریمنان و پلشتی ها، به کارزار پرداخته اند، نامشان جاودان می شود. توجه به ادبیات تطبیقی راهی برای شناخت جریان های فکری و تاثیرگذار اخلاقی و سیاسی جامعه است. « در جهان بینی مدرن می توان عناصر اسطوره ای را در عرصه سیاست، فرهنگ و جامعه به وضوح ملاحظه کرد. ولی، از آنجا که این اساطیر ماهیتی متعارف یافته اند،

کشف و تشخیص آنها بسیار دشوار می باشد. الیاده مدعی است که بقایای اساطیر در فرهنگ مدرن وجود دارد. همین که امروز مردم در پی آند تا ثابت کنند که دودمان آنها به گذشته ای دور باز می گردد و یا غریبان برای اثبات استواری خاستگاه خویش، روم و یونان را انگاره و الگو قرار می دهند، خود حکایت از گرایش اساطیری آنها دارد. حتی، می توان گفت افسانه ای شدن شخصیت ها به وسیله رسانه های همگانی و مبدل شدن آنها به صورت های مثالی خود نشان از گرایش های اساطیری مردم دارد. بت وارگی اشیای تجملی و پرستیدن آن ها نیز، ریشه در همین رویکرد دارد. افسانه ای شدن چهره ها و تقدیس آنها از سوی هزاران هواخواه و به جای آوردن مناسک خاص جهت ستایش آنها ریشه در همین معنا دارد. « (ضیمران، ۱۳۸۹: ۲۳) ادبیات ملی سبب بالندگی و شکوفایی تطبیق در بخش اخلاق و سیاست و در نتیجه گسترش پیوندهای ادبی ملت های گوناگون و رواج کتاب، به ویژه، در آستانه زبان های خویشاوند و نیز، ترجمه های امانتدار است. برای نمونه شباهت های حماسه بزرگ ایران و یونان، که از تفکر امانتدار مترجمان وارسته بیرون آمده است، آن منظومه های شاهکار را علاوه بر همخویشی، از برکات انسان پروری هم، آشنا می سازد و رشد می دهد. هومر اثر خود را زمانی ساخت که مردم هلنی از سرزمین های گوناگون اژه ای به هم پیوستند و دست به ایجاد ملیت نوین هلنی زدند. ساکنان پیشین سرزمین یونان مردمانی صاحب تمدن بودند و بقایایی ارزشمند از آنان به جای مانده بود. در آثار قدیم یونان تفکراتی چون: اعتقاد به ثنویت، تناسخ و غیره وجود دارد که در فرهنگ بعد از هومر، در یونان وجود ندارد. یونانیان در هزاره دوم پیش از میلاد، با ترکیب تمدن بومی سرزمینشان با تمدن آریایی های مهاجر تمدنی جدید را پایه نهادند. اثر هومر در زمان آفرینش چنان ابزاری کارآمد در سیر هویت سازی یونان عمل کرد و زبان آن باعث آشتی دو فرهنگ بومیان و مهاجران شد. پیش از آفرینش شاهنامه در قسمت های مختلف ایران زبان ها و گویش های گوناگونی وجود داشت؛ ولی، آن هنگام که زبان دری از مداین به خراسان بزرگ منتقل شد و شاهنامه سروده شد، توانست اقوام گسسته ایرانی را یکپارچه کند و هویت ملی ایرانی بنا شود. سرشت بشر در هر جایگاه زمانی و مکانی، که باشد یعنی ایران و یونان، همانند است و همچنین، پایه های روحی و فکری و نیازهای مادی و معنوی انسان ها یکسان است و اینها باعث شباهت در تمدن ها می شود که در آثار ادبی تجلی آن به شکلی همانند ظاهر می شود؛ از سوی دیگر، شباهت های تمدنی بین تفکر یونانی و اندیشه های اسطوره ای آنان پایه ای انسانی دارد و این تفکرها علاوه بر این که بین مردمان نمودی یکسان دارند در تمدنی به تمدن دیگر نیز، قابل انتقال اند. از مولفه های اخلاقی و سیاسی به جای مانده از اساطیر و حماسه ها، وفاداری به سرزمین و شاه، وفاداری به عهد و پیمان، وفاداری به کانون پر مهر و محبت خانواده، خوشرفتاری، دادگری ارجح است. با یافتن وجوه مشترک میان اخلاق و سیاست جاری بر بینش و اندیشه انسان ها می توان به ارزش های دو خاستگاه که مربوط به روح ملت هاست، دست یافت و همبستگی را رقم زد. نتیجه کلی این که در پژوهش در مبانی تربیت و اخلاق و سیاست اسطوره و حماسه، به این موارد توجه می شود: دانایی، توانایی است. یکتاپرستی، از تفرقه خدایان می کاهد. آشنایی با تفکر حاکم بر فضای آثار اسطوره ای و حماسی، راهی به سوی آشنایی با روش اخلاقی قهرمانان و پهلوانان باستانی است. دانستن این که ایرانیان، ایران پرست نبوده، بلکه ایران دوست بوده اند، حس خوشایند اخلاق مداری و منش انسانه دوستانه را در نهادها علاقه مند به پروردن می کند. جان باختگان در راه استقلال سرزمین ورجاوند جاوید می مانند، چون جاودان کاری کرده اند و آن جان باختن است. فواید تربیتی، اخلاقی و سیاسی آثار اساطیری و حماسی، به آشنایی با آداب و رسوم و آیین های ملت های باستان می انجامد و باعث تقویت و وحدت قوای حسی بدن می شود. آشنایی با خویشاوندی ملت ها، از دستاوردهای شادی بخش مردمان کنجکاو و پرسشگر است. شناخت مولفه ها و عناصر سازنده طبیعی و غیر طبیعی اسطوره ها و حماسه ها، آدمی را از شک و تردید در سرنوشت و دست تقدیر روشن و آگاه می کند. آشنایی با قهرمانان و پهلوانان آثار

اسطوره ای و حماسی، باعث تقویت خصلت و روحیه جوانمردی و خیرخواهی می شود. انسان می داند حراست از سرزمین و استقلال کشور، اولین و آخرین هدف و امید و آرزوی مردان و زنان همه قهرمانان و دلاوران و سلحشوران بوده که سهم و نقش و کارآیی زنان در اسطوره ها و حماسه ارزشمند و تربیتی و سازنده بوده، و به تقویت عزت نفس و اعتمادسازی فرزندان و همسران خود شده است. مختصر این که، هر کجا انسانیت مورد خدشه واقع شود ایرانیان نسبت به آن احساس وظیفه می کنند، زیرا مردمانی هستند که به پروردن صفت نکوی پندار، گفتار و کردار خردمندانه که سر لوحه تفکر بشر دوستانه آنان است، باور دارند. انسان نمونه فردوسی انسان چاره ساز است، فردوسی بعد از گفتن مراتب هستی به انسان می رسد، و وی را خردورزی می شمارد که وظیفه دارد، تمام گره های هستی را بگشاید. در ایلید قهرمان نماینده اوج عظمت آدمی است و مبارزه او در رویارویی با مرگ جلوه ای چنان دارد که نگاه خدایان المپ نشین را به خود برمی گرداند. ادیسه منظومه ای است با شور و هیجان کمتر، اما با دامنه گسترده تر که چشم اندازی وسیع تر از جهان را عرضه می دارد. در ادیسه خدایان و قهرمانان هر دو نیازمند توجیه اخلاقی اند. توجیهی که با عقاید تصورات امروز سازگارتر است. مجموع انگیزه هائی که در رفتار پهلوانان ایلید دیده می شود، طوماری از زشتی های رفتار آدمی است. خشم، غرور، آز، رشک، کین، خشونت، تجاوز، نیرنگ، خیانت، بدقولی، شهوترانی و دزدی، بدون کمترین اثری از گذشت و بخشیدن است. به استثنای یکی دو نشانه نرمش و حساسیت انسانی از سوی زنان تروا، هکوبا و آندروماک، بقیه ماجراها همه از جنگ و خودخواهی و بداخلاقی است. پوزئیدون، خداوند دریاها، که برادر کوچکتر زئوس است او را با تکبر می نگرد. زنش هرا، به طور مرتب، از بی بند و باری ها و زنبازی های او ناراحت است و از هر فرصتی برای عقیم کردن اراده او استفاده می کند. دختر دُرَدانه او آتنا که از روز تولدش باعث رنج پدرش شده است، سرسخت ترین و کین خواه ترین خدایان است و مدام در پنهان از فرمان پدر سر می پیچد و هر کار خودش بخواهد، انجام می دهد. هیچ کدام از این خدایان جرأت ندارند که رودرو با زئوس نافرمانی کنند. شاید هم چون زئوس می داند که چه وقت چشم پوشی کند تا کار به طغیان نکشد. در سراسر شاهنامه حتی یک مورد شکنجه و توهین به شخصیت انسانی و خلاف رسم مردانگی از جانب ایرانیان دیده نمی شود. تنها رویارویی در میدان جنگ پیش می آید، که نمونه آن جنگ ایران و توران بر سر خون به ناحق ریخته سیاوش، یکی از آنهاست. این درازترین جنگی است که در ادبیات جهان بر سر بر کرسی نشاندن حق از آن یادی به میان آمده است. و جنگ ده ساله تروا، بنای زشت بداخلاقی را نمایان نمی سازد.

نتیجه گیری

یافته ها نشان می دهد که نخستین شباهت میان گفتار آثار فردوسی و هومر، واژه جنگ است. جنگ میان ایران و توران و یونان و تروا بنیادهای همانند دارند. یکی از انگیزه های هر دو جنگ، زن است. در جنگ ایران و توران، گناه جنگ به گردن سودابه است و در ایلید نیز انگیزه جنگ همسر منلاس پادشاه سپارت، هلن است که خیانت کارانه به پاریس شاهزاده تراوا می پیوندند و با او به تروا می گریزد. و اولین جنگ بزرگ و تاریخی جهان، برای زدودن اهانت از دامان یونان شروع می شود که ده سال طول می کشد. در فرهنگ باستانی این دو تمدن دیرینه تشابهات بیشتر از لحاظ ساختار و شیوه آداب و رسومی است که در لایه های ظاهری کردار و رفتار و منش اخلاقی انجام می دادند، دیده می شود و علل تفاوت اخلاق و سیاست و آیین را می توان به فاصله زمانی میان آثار و نویسندگان این آثار و فاصله مکانی نسبت داد، که این امر بر درون مایه های فکری و معنوی

آیین‌ها تأثیر بسزایی دارد. بن مایه شاهنامه نبرد نیکی و بدی است. انتقام و دفع اهانت و نابکاری یکی از محوری‌ترین اندیشه‌های این دو اثر است. فرجام جنگ در هر دو اثر ناکامی است. پهلوانان یونانی پس از ویران کردن تروا در راه بازگشت غرق می‌شوند و همه جز آگاممنون کشته می‌شوند. آگاممنون نیز پس از بازگشت به دست همسرش کشته می‌شود. اولیس پس از سال‌ها سرگردانی در خیزابه‌های موج دریا به سختی، در حالی که همه همراهان خود را از دست داده به ایتاکا، زادگاه خود می‌رسد. چندی از پهلوانان ایران نیز پس از کامیابی در جنگ در پی کیخسرو، که به مرگ خود خواسته تن می‌دهد در کوه سرگردان و کشته می‌شوند. رستم نیز به مکر برادرش در چاه گرفتار می‌شود و جان می‌بازد. حضور شاهان بزرگ با ویژگی‌های یکسان یکی دیگر از همانندی‌های دو اثر است. کیکاووس که روشی مودبانه دارد نیز چون آگاممنون پادشاهی خودکامه، زودخشم و نه‌چندان فرهیخته است. وجود پیران و رهبران قوم، یعنی قوم زال و نستور و در توران، پیران ویسه با بقیه کمی تفاوت دارد. وجود پهلوان بزرگ مانند رستم و آخیلوس، در دو حماسه چشم‌نوازترند. به عنوان پهلوان روئین تن از اسفندیار و آخیلوس یاد می‌شود. هر دو حماسه برای غلبه بر نیروی مقابل از ترفند جنگی و کاربردی نیرنگ استفاده می‌کنند که طرح توطئه را در از میدان بدر کردن یکی دیگری را که از شاخص‌های آثار حماسی است، فریاد می‌آورد. جنگ تن به تن، به حماسه جلوه‌ای جذاب و گیرا می‌دهد. توصیف فردوسی از نبرد رستم و اشکبوس کشانی از بسامددارترین وصف‌های حماسی است که هومر در نبرد آخیلوس و هکتور توصیف می‌کند. بزم پیش از رزم، رونق دارد؛ چون فرجام نبرد پیدا نیست، جنگاوران پیش از هر رزمی، بزمی ترتیب می‌دهند و به شادخواری می‌پردازند. زن جادو در هر دو اثر وجود دارد. توصیف صحنه‌هایی که پهلوانان پیش از نبرد به تشجیع سپاهیان می‌پردازند، از رجزخوانی‌های آثار حماسی است. زاری بر کشتگان در دو اثر به هم مانده است. قهر و مشاجره پهلوان و شاه، در رفتار و کردار رستم با کیکاووس، و آخیلوس با آگاممنون دیده می‌شود. تلقی از مرگ نیز در هر دو اثر به هم مانده است. شالوده متن شاهنامه فردوسی بر اساس زاویه دید سیاسی و اخلاقی زمان رستگاری اوست. ارج و منزلت ایرانیان در قبال احترام به فردوسی حاصل ادب آنهاست، که از خواندن شاهنامه کسب کرده‌اند، و این آموخته‌ها بیشتر در محافل و مجالس شاهنامه‌خوانی رشد خواهد یافت. اهمیت آثار هومر برای مطالعه تاریخ یونان در قرن‌های یازده تا نه قبل از میلاد آن قدر زیاد است که یونانیان او را شاعر ملی خود می‌دانستند و این دوره را دوره هومری نامگذاری کرده بودند. پاره‌ای از شباهت‌ها چنین است: در ایلیاد، پالاس آتنه دختر زئوس که از الهه هاست، رابط بین خدایان و یونانیان است. در شاهنامه این رابطه را سروش برقرار می‌کند. مانند هنگامی که بر فریدون نازل می‌شود. پهلوان سالخورده و فرد مورد اعتماد قوم در نزد یونانی‌ها نستور و در شاهنامه زال و گودرز است که راهنمایی و نحوه تفکر او برای شاه و پهلوانان و سران کشور قابل قبول است. سرزنش‌های رستم برای کیکاووس و رهام مانند برخورد هکتور با برادرش پاریس است. پرسیدن خصوصیات پهلوانان و سران یونان از هلن از طرف پادشاه تروا، مانند سوال‌هایی است که فرخ فرود از تخوار راهنمای خود می‌پرسد. رگه‌هایی از اخلاق و سیاست درون متن شاهنامه فردوسی و آثار هومر در موارد متعدد تطبیقی دیده می‌شود. سرچشمه واقعی آثار فردوسی و هومر نشان از نژاد یگانه آنان برای شباهت دارد. اسطوره‌های فردوسی از نژاد آریایی هستند و جزو اسطوره‌های هند و اروپایی به شمار می‌آیند. اسطوره‌های یونانی هم هند و اروپایی هستند. نخست شباهت این است که در هر دو منظومه از جنگ به بدی یاد شده است. در آثار فردوسی و هومر از فرهنگ مشترک استفاده شده است، مانند: قهرمانان، انسان‌های با قدرت و ماورائی و غول‌ها. اهمیت آثار هومر در این است که بزرگانی چون افلاطون، ارسطو، هوراس، ویرژیل، گوته و هرودت و بسیاری از بزرگان خردورز حوزه ادبی از آن به بزرگی یاد کرده‌اند. با وجود شباهت‌هایی که بین این دو اثر وجود دارد، دیگرسانی‌هایی نیز، دیده می‌شود. با این که جنگ‌ها به هم شبیه‌اند ولی، انگیزه آن‌ها یکسان نیست.

شاهنامه بر پایه یک خدایی بنا شده است که میان خدا و بشر هیچ واسطه‌ای در کار نیست و بشر مستقیم با او مناجات می‌کند و اطمینان دارد که وی یاریگر نیروهای خیر است. همان گونه که در فرجام در ابتدا و انتها، سخنگوی توس سفارش می‌کند که اگر هنرجو و دادگر باشی حتی بخت و اقبال نیز تو را آفرین و تحسین می‌نماید. هنر جوی و با مرد دانا نشین (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۴۵۹۷) چو خواهی که یابی ز بخت آفرین (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۴۵۹۷) فردوسی دین و سیاست را از هم جدا و اجرای صحیح آن دو را در کشورداری الزامی می‌داند و یادآور می‌شود که پادشاه بی‌دین شایستگی دریافت آفرین را ندارد. «هر خوبی و بدی ولو بسیار اندک، پاداش و عقوبتی حتمی دارد، بدین روی سرمایه عمر هر انسانی عمل صالح است، پیشه اش تقوا و در نتیجه بر پستی‌ها چیره و بر قدرت‌ها و جذابیت‌های کاذب فائق و بر باطل غالب است.» (رمزجو، ۱۳۶۸: ۳۰)

نه از پادشاه بی‌نیاز است دین
نه بی‌دین، بود شاه را آفرین
بنابراین فردوسی، این پاشنده عطر خوش صدای واژه‌های ناب زبان و ادب پارسی و این دانای سیاستمدار، سیاست‌خردورزانه و اخلاق مدار را لازمه موفقیت در کشورداری می‌داند.

چو بر دین کند شهریار آفرین
برادر شود پادشاهی و دین
فردوسی با دید مثبت اندیش خویش روحیه شادابی و طراوت را به ایرانیان بخشیده است و سبب شده تا ایرانی با شنیدن زنگ آیین‌ها و رسم جشن‌ها به عنوان یک انسان والامقام بر خود بیبالد و آزادانه و استوار بر خاک ایران زندگی نماید. حکیم بزرگوار کردارهایی را در شاهنامه قابل تحسین می‌داند که پایبندی به آنها در واقع پایبندی به اصول انسانی، کشورداری، سعادت‌مندی و اخلاق است. معلم سیاست و اخلاق در شاهکارش نکته‌های آموزنده اخلاقی بسیاری را سفارش می‌کند و آنها را ارج می‌نهد. وی باورمند است حرمت زبان ارجمند را در جمع نگه داشتن، شایسته فخر ایرانیان است.

تو در انجمن خامشی برگزین
چو خواهی که یک سر کنند آفرین
یونانیان بر خلاف ایرانیان، معتقد به چندخدایی هستند. خدایان یونان کهن، ویژگی‌هایی انسانی دارند و در اصل، جنگ‌ها را از جهان فراز المپ اداره می‌کنند. برخی از ایزدان هوادار یک پهلوان و برخی دیگر هوادار آن سوی جبهه هستند. از این دیدگاه شاهنامه پالوده تر است، و این پالودگی ناشی از نزدیکی زمانی و نوین تر بودن آن ذکر شده است. اعتقاد به جهان دیگر، در شاهنامه وجود دارد که در ایلیداد و ادیسه نیست. در شاهنامه از جهانی برتر که در پس این جهان وجود دارد، نام برده و از آن به مینو یاد می‌شود، ولی در ایلیداد این جهان به شکلی روشن چنان که در شاهنامه است، وجود ندارد. در این دو اثر حماسی تفاوت در زمان، سرزمین، اقلیم وجود دارد. ایلیداد ساخته اقلیمی دریایی است و رفت و آمدها از راه دریا انجام می‌شود. دریا در فضای فکری هومر نقشی برجسته دارد، ولی شاهنامه زاده اقلیمی بیابانی و خشک است. پس آن چه در فضای شاهنامه نشان داده می‌شود، روشنایی و آفتاب و خورشید و دمیدن‌های آن است. به نظر می‌رسد، حماسه هومر فقط متعلق به یونان است، در حالی که حماسه فردوسی، حماسه‌ای بشری است، زیرا در آن علاوه بر سرزمین ایران، حوزه و دایره‌گفتار آن به سایر سرزمین‌های دیگر نیز کشیده می‌شود و از برخی پهلوانان که غیر ایرانی هستند، یاد می‌شود. در حوزه سیاست فکری دو اثر آنجا که داستان از تکاپو می‌افتد، ترفند آن را به جریان می‌اندازد. بسیاری از ترفند‌های موجود در حماسه ایرانی در حماسه یونان نیز همانند دارد، مانند: فرستادن جاسوس، شبیخون زدن، دروغ و وعده دروغین دادن، تغییر چهره و لباس که از

نمودهای گستره ترفندهای مشترک است. در شاهنامه و حماسه های هومر، توان و قدرت جسم عنصری مهم است، زیرا هم فرد و هم جمع باید توانمند باشند تا باقی بمانند. در شاهنامه قدرت امری یزدانی است و گاه قهرمان برای نیروی بیشتر از خداوند یاری می خواهد. زور در حماسه ها به راستی راه می برد و به عنوان عنصری ستایش شده، وسیله ای است که فرد و جامعه را پاک می کند و به سوی حقیقت راه می نماید:

ز نیرو بود مرد را راستی
 ز سستی کژی زاید و کاستی

در حماسه سرایی در ایران، خصائص فنی شاهنامه فردوسی شامل « تکرار و تقلید، متناقضات، وصف، جنگ و لشکرکشی، پهلوانان، شاهان و شاهزادگان، انتقام، خوارق عادت، زمان و مکان، عشق، جادوی و جادوان، پیشگویی، ملل و اقوام» (صفا، ۱۳۹۰: ۲۳۷) از مهمترین ارکان ویژگی حماسه فرض شده اند. در شاخص های شاهنامه فردوسی تکرار و تقلید جلب توجه دارد که در ایلیداد و ادیسه هم بارها نمونه آن دیده می شود. در شاهنامه گاهی مطالب نقیض یکدیگرند که در آثار هومر هم شاهد دارد. وصف میدان های جنگ، اوصاف پهلوانان و شاهان و توصیف جنگ های تن به تن که در شاهنامه چشم گیر است، در ایلیداد هومر هم به خوبی از عهده پردازش این صفات بهره برده شده است. آغاز جنگ و چگونگی لشکریان و لشکرکشی در شاهنامه و ایلیداد با غوغا و هیاهوی سلحشوران جنگی درهم آمیخته شده است. همچنان که در شاهنامه همه محافظ درفش کاویان هستند که بر زمین نیفتد، در نگرش هومر نیز، عصای آگامنون نباید از او جدا شود. پهلوانان شاهنامه همه ایرانی هستند و پهلوانان ایلیداد از میان مردم آخانی و تروا انتخاب شده اند. اگر در شاهنامه پادشاه فرمانروای مطلق است، در آثار هومر خدایان و الهه ها بر فراز کوه المپ فرمانروایی دارند. حس انتقام بزرگترین عامل و محرک جنگ و ادامه آن است که در شاهنامه فردوسی از برای انتقام خون سیاوش سال ها رزم ادامه دارد و در ایلیداد هومر، انتقام آخیلوس از کشته دوست خود پاتروکل جنگ را به درازا کشیده است. اگر در شاهنامه بزرگی سنگ سر چاه بیژن خبر می دهد که کسی جز رستم نمی تواند آن را جابجا کند، در ایلیداد نیز، زره و خودی که متعلق به آخیلوس است و به دست هفائستوس زره ساز ساخته شده، بر اندام هیچ پهلوان دیگری غیر از پاتروکل برانندگی ندارد. زمان و مکان در شاهنامه و آثار هومر تفاوت کلی دارند. در ایلیداد و ادیسه هومر و در منظومه حماسی فردوسی عشق باشکوه وجود دارد. عشق تهمینه به رستم و کاووس به سودابه در شاهنامه و دل بستگی هلن به پاریس و پنلوپ به اولیس شایسته یادآوری می باشند. جادوی و جادوگری در سفر اولیس به هادس و بیشتر کارهایی که از الهه ها در کمک به پهلوانان مشاهده می شود، ایجاد باد و گرد و خاک دیو سپید شاهنامه را تداعی می کند. پیشگویی و خواب اسرار آینده را برملا می سازد. پیشگویی ستاره شماری که از سرنوشت ضحاک در شاهنامه روایت شده است همانند پیشگویی کردن واقعه مرگ آخیلوس در کنار دروازه ترواست. ملل و اقوامی که در شاهنامه نامبرده می شوند مانند ایران، توران، روم، هند، چین، تازیان در آثار هومر هم شمارش شده اند. اقوامی مانند یونانی، تروایی، آرگوس، میسن، تلامون، فیلاسه، متون، آرژیس، آرکادی، لاسدمون. همه این شاخص ها برگرفته از دوران اسطوره ای و حماسی باستان ایران و یونان اند که حکایت و روایت از اخلاق و سیاست و خلق و خوی و عادت ها و آداب و رسوم رفتار و کردار مردم خوب و شاهان بنام و پهلوانان بی باک دارند. انسان در میان سایر موجودات جهان دارای ویژگی های اخلاق است و انسان اخلاق مدار درصدد داشتن تنی سالم با شیوه های انسانی عملگراست. پس بایستی برای داشتن تن شاداب و جامعه ای بهره ور از اخلاق خوب به دوران اساطیری و حماسی سری زد و با آثاری که در این زمینه نشر یافته اند، آشنا شد و با اخلاق خوش اجداد ایرانی که هدف اصلی جامعه سالم و با نشاط است، انس گرفت و الگوبرداری کرد. حاکمان به روش و سیاست اخلاقی شاهان و پهلوانان و قهرمانان به

منش های رادمردی و مردمان عادی به پیروی مردان و زنان بااخلاق توجه دارند که جامعه سالم در بستر زمان شکل دارد. اندیشیدن در چگونگی سیاست و اخلاق و سوق دادن افراد به سمت و سوی علاقه مندی به داشتن تن و روان پاک همه افراد جامعه، کمترین هزینه ای است که برنامه ریزان امور و مسائل کلان کشوری توجه خاص به آن می کنند. به یزدان گرای و به یزدان پناه براندازه زو هر چه خواهی، بخواه

منابع

- آیدنلو، سجاد، (۱۳۹۰)، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران: سخن
- پین سنت، جان راسل، (۱۳۸۷)، شناخت اساطیر یونان، چاپ دوم، تهران: اساطیر
- رزمجو، حسین، (۱۳۶۸)، انسان آرمانی و کامل، تهران: امیر کبیر
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۹۰)، حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران: فردوس
- ضیمران، محمد، (۱۳۸۹)، گذار از جهان اسطوره به فلسفه، چاپ سوم، تهران: انتشارات هرمس
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، متن کامل شاهنامه فردوسی بر اساس شاهنامه چاپ مسکو، تهران: پیمان
- کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۸۷)، نامه باستان، ج ۱ - ۹، تهران: سمت
- هومر، (۱۳۹۰)، ایللیاد و ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، تهران: ارس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی